

سنگبرک کهن‌کالی

از تاریخ ایران

بختم

محمد سیّار

بی‌شک یکی از مآخذ مهم
تاریخ ایران شاهنامه فردوسی
است که در صد ساله‌اخر برخی
از اروپائیان درباره اصالت آن
تردید رواداشته‌اند.

این تردید را بیشتر پس از
خواندن سنگ نبشته‌ها و
کاوش‌های باستان‌شناسی رواداشته
و از سه جهت باین اثر کهنسال
ایراد گرفته‌اند:

- در شاهنامه بجای نام
خاندان‌های پیش از ساسانی نام
خاندان‌هایی مانند پیشدادیان و
کیانیان برده شده که این نامها
فارسی دری بوده و نامهای باستانی
نیست و نام برخی سلسله‌های مانند
هخامنشیان بنام برده نشده است.
- ترتیب برخی از

شخصیت های تاریخی مشوش است و دوران پادشاهی چند پادشاه مانند ضحاک اغراق آمیز است.

۳- داستانهای قهرمانی مانند رستم و شهراب و اسفندیار و داستان سیاوش و بیژن و مانند آن با واقعیت تاریخی آمیخته است.

بطور اجمال در این باره نخست باید گفت اصالات نامهای پیشدادیان و کیانیان که در بسیاری از متون باستانی مانند اوستا وضمائیم آن و کتابهای پهلوی وجود دارد هنوز از نام هخامنشی و ماد و عیلام برای مادرست تراست و این واژه ها اشکال باستانی است که بزبان دری از پارسی باستان یا اوستائی و پهلوی درآمده است.

در بسیاری از تاریخها که درباره خاندانهای ایرانی پیش از اشکانی نام برده اند بنام خاندانهایی مانند:

آبادیان، مها بادیان، جینیان، شائیان (سائیان) و گلشاهیان وغیره بر میخوریم که از این خاندانهای جاز سلسه اخیر اسناد و آثار کافی در دست نیست. از شاهان و سرداران این خاندانها غالباً مانند پیشوایان دینی نیز یاد شده است و برخی از آنها مر بوط به دوران همزیستی آریا های هند و ایرانی بوده اند.

درباره خاندان گلشاهیان یا گلشاهیان^۱ نوشته اند که سرخاندان آنها کیومرث بود اما درباره کیومرث روایات مختلف است که او نخستین آدم بوده یا نخستین شاه^۲ اما چنانکه از متون دیگر بر می آید نخستین پادشاه هوشگ بوده است. آنچه از کاوش هایی که درباره زبان شناس بعمل آمده چنین معلوم می شود که نامهای پادشاهان این خاندانها از فارسی باستان و اوستائی و پهلوی بفارسی دری تحول یافته و تغییر شکل داده است.

درباره بی ترقیبی برخی از شخصیت های تاریخی دو نظر هست یکی آنکه زمان حکومت خاندانی با شخصی مانند ضحاک (آزیده هاک) اشتباه شده باشد

۱- نام کیومرث نیز گلشاه بوده ، گلشاه یا گلشاه یعنی شاه چنگل و چنین است گیلان شاه چون گیون بمعنی چنگل است و گیلان جمع آنست نظر دیگری هست که گل از دیرباز نام این سرزمین بود.

۲- در کتاب بنده هش نخستین آدم یاد شده است.

وسراينده شاهنامه خواسته است دوران بدی و ظلم را دراز نماید دیگر آنکه در شاهنامه بطور مسلم حذف والحق و اغتشاش بسیار شده است و این حذف و الحق و اغتشاش از زمان تیموریان بعد شده چنانکه خاندانی مانند اشکانیان که نزدیک پنج قرن با کمال اقتدار پادشاهی کرده اند در شاهنامه در کمال ایجاز و اختصار آمده است و مطالب دیگر که خواهد آمد.

در باره ایراد سوم برای آنکه فردوسی بشاهنامه جنبه داستانی و قهرمانی و آموزندۀ داده باشد بسیاری از قهرمانان تاریخ و سرداران بزرگ و داستانهای غمانگیز یا عاشقانه را در خلاصه گفتار زندگانی شاهان نامدار برای شیرینی حماسه بر شته نظام آورده است برخی از آنها از روی داستانهای پهلوانی مستند بوده و برخی دیگر را برای شیرینی و نملک حماسه آورده است چنانکه در آغاز داستان بیژن میگوید شبی بود تیره و قار و فردوسی را خواب نمی برد کنیزک خود را میخواند و میگوید برای او قصه بگوید که آنرا بنظم در بیاورد.

در باره هرسه ایراد بالا در ضمن بیان ریشه های شاهنامه با جمال سخن خواهیم گفت زیرا با آنچه گفته شد بسیار نکات تاریخی و اساسی در شاهنامه نهفته است که در تاریخ ایران مورد استفاده است و انگهی گفتار شاهنامه در باره تاریخ ایران بمتون اوستائی و پهلوی نزدیک تراست تانوشتۀ مورخان کنوی. تردیدی نیست که تاریخ گذشته بیشتر ملتهای کهن‌سال بافسانه و این‌گونه مطالب آمیخته است و هر گز از یک اثر کهن‌سال نمیتوان انتظار داشت مطالب تاریخی را منظم و بی پیرایه بنگارد. چنانکه تاریخ هر دوست و نوشتۀ های گز نفن و تاریخهایی که در دست است از این حال بر کنار نیستند. کنت کوینو هینویسد: «هیچگاه در گذشته تاریخ رایک علم جامع و ثابتی نمیدانستند بلکه آنرا برای اشتغال خاطر هصورت قصه و افسانه بیان میداشتند» و حتی علمای یونان که به تقسیم‌بندی علوم پرداخته‌اند تاریخ را در شمار تقسیمات منطقی علم یا مباحث شهر و بلاغت نیاورده‌اند. متشر عنان مانیز اهمیت تاریخ را در قصه و اخبار دانند تا الٰو الْبَصَار بدانند یا موجب بصیرت و معرفت گردد.

این ایرادهاییست که بشاهنامه که یک اثر هزار ساله است گرفته میشود اما سرچشمه این سخنان از آنجایی است که اروپائیان را عرض خواسته‌اند تاریخ ملتهای کهن‌سالی را مانند ایران و چین و هند و حتی روم آن قسمت

که مقدم بر تاریخ یونان قدیم است در شمار افسانه و اساطیر جلوه دهنده که قدمت تاریخ یونان معارضی نداشته باشد . یا آنکه از نظر تعصبات دینی تاریخ جهان را برابر نوشته های تورات بیاری باستان شناسان تدوین نمایند قادر اصالت تاریخی نوشته های تورات نیز تردید نشود ازین رو پادشاهان و کسانی که از ایران یا کشورهای دیگر نامشان در تورات آمده مورد قبول قرار داده اند در اینکار باندازه ای الفای شبکه کرده اند که این امر حتی بدر حوم مشیر الدوله که تاریخ ایران باستان را نوشته است و آنان که پس از او تاریخ پیش از اسلام ایران را نوشته اند مشتبه شده است .

مأخذ شاهنامه

اکنون لازم است درباره مأخذ شاهنامه و کتابها و اسنادی که فردوسی در تدوین شاهنامه در اختیار داشته است سخن بگوئیم :
خاندان سامانی سرمایه بسیار از مأخذ تاریخ ایران از زبان پهلوی و عربی وغیره گرد آورده بودند زیرا سامانیان خود را وارث تاج و تخت ساسانیان واز تخمه کیانیان می دانستند .

فردوسی نسخه ای ازین کتاب را بزبان پهلوی بوسیله یکی از دوستان خویش بدست می آورد و آندوست فردوسی را بنظم آن وادرار می سازد این نکته قابل توجه است که مطابق تحقیقاتی که در روسیه شوروی درباره زمان فردوسی و همچنین در مقاله ای که در شماره پیش بررسی های تاریخ درباره چو گان نوشته شده بود فردوسی همزمان سامانیان بوده است و اینک گفتار او درباره منشاء شاهنامه :

تو گوئی که بامن بیک پوست بود
بنیکی خرامد مگر پای تو
بنزد تو آرم هنگر بغضوی
سخن گفتن پهلوانیت هست
بدین جوی نزد مهان آبروی

بشهرم یکی مهربان دوست بود
مرا گفت خوب آمدین رای تو
نبشته من این نامه پهلوی
گشاده زبان و جوانیت هست
شو این نامه خسروان باز جوی
جای دیگر :

از ایشان بجز نام نشنیده‌ام
نه در نامه خسروان دیده‌ام
این روز نامه یانامه خسروانی که به پهلوی بوده شاید همانست که آنرا
روز به پسرداد به (عبدالله بن متفع) بنام سیر الملوك الفرس یاسیر الملوك العجم
یاسیرة الملوك الفرس یاسیر الملوك عربی ترجمه کرده است و اصل پهلوی آن
امروز در دست نیست و گفته‌اند:

گذشته برو سالیان دوهزار گراید و نکه بر تو نیاید شمار
و معلوم می‌شود در آن زمان این کتاب بمنزله یک تاریخ دوهزار ساله ایران
یا تاریخی از دوهزار سال پیش بوده است.
در آغاز داستان رستم و شغاد فردوسی فرماید که داستان رستم را پیر
دانشمندی که از دودمان سام نریمان نژاد بوده و در مردم میزیست و یک نسخه از نامه
خسروان داشت نشنیده است:

یکی پیر بد نامش آزاد سرو
کجا نامه خسروان داشتی
که با احمد سهل بودی بمرو
تن و پیکر پهلوان داشتی
دلی پر زدنش لبی پرسخن
بگوییم کنون آنجه زویافتم
از این رو شاید این نامه خسروان یک نامه پهلوانی و غیر از خدا اینامه بوده باشد؟
فردوسی داستان‌های پهلوانی را مانند داستان رستم و شغاد و داستان بیژن
و گرازان و داستان سیاوش و افراسیاب و سهراب و اسفندیار را از داستان‌های
پهلوانی برای برانگیختن روح پهلوانی به تاریخ شاهان افزوده است. از این رو
هر گز نمی‌توان گفت چون او افسانه‌هایی برای شیرینی تاریخ یا برانگیختن روح
پهلوانی آورده است زندگانی شاهان نیز در شمار آنهاست. فردوسی جای دیگر
در پایان گفتار دقیقی می‌گوید که بخشی دیگر از مأخذ شاهنامه را از مؤبدان
سالخورد شنوده است:

سخنه‌ای آن بر منش راستان
فراوان بدو اندر و داستان
بزرگ و دلیر و خردمند و راد
گذشته سخنه‌ها همه باز جست

یکی نامه دیدم پر از داستان
یکی نامه بدار گه باستان
یکی پهلوان بود دهقان نژاد
پژوهنده روزگار نخست

بیاورد و این نامه را گرد کرد
بر او آفرین از کهان و مهان
طبایع ز پیوند آن دور بود
بگفته نظامی عروضی صاحب چهارمقاله علی دیلم نویسنده نسخه شاهنامه
و ابوالوف راوی اشعار بوده است ولی فردوسی آنها را از بزرگان و نامداران
دانسته و آنها را ستوده است که در نظم شاهنامه باو کمک کرده اند.

ازین نامه از نامداران شهر علی دیلم و بود لفراست بهر
بگفتار دهقان کنون باز گرد.
درباره مفهوم دهقان و دهقان نژاد با آنچه امروز از لفظ دهقان مستفاد
میشود اختلاف است. در گذشته در زمان ساسانیان و زمان فردوسی دهقانی
یکی از طبقات نجیبا بوده است که دهقان نژاد معنی نجیبزاده داشته است و
هم فردوسی آنرا جای دیگر در برابر ترک و تازی به معنی ایرانی بکاربرده است.
نه دهقان نه ترک و نه تازی بود سخنها بکردار بازی بود
فردوسی در بیان زندگانی ازوشیروان داد گر اشاره به مأخذ داستان میکند
واز دهقان باز سخن میگوید :

ز دهقان کنون بشنو این داستان
که برخواند از گفته باستان
چو این داستان بشنوی یاد گیر
ز گفتار گوینده دهقان پیر
و در آغاز داستان سیاوش باز از دهقان و گفتار او سخن میگوید و در آغاز
داستان رستم و سهراب :

ز گفتار دهقان یکی داستان بپیوندم از گفته باستان
و جای دیگر در درستی این نامه باستان و داستانهای او گوید :

بپیوستم این نامه باستان پسندیده از دفتر راستان
کنون زین سپس نامه باستان بپیوندم از گفته باستان
بنابراین کوشش کرده است که در داستان سرایی از گفته های راست و
نوشته های درست استفاده نماید چنان که باز در پایان داستان خسرو و آغاز
داستانهای لهراسب گوید :

ز گفتار و کردار آن راستان
سخنها همه یک بیک یاد گیر
بدانسان که بشنیدم از رهنمون
زمن داستان خواهی از باستان
کنون بشنو از مرد دهقان پیور
بگویم یکی داستانت کنون

بنابراین بجز نامه خسروان و دفتر باستان و گفته‌های راستان و سخنان
جهاندیده دهقان پیر و داستان خردمند و پیران رهنمون راهنمای فردوسی
در نظم شاهنامه مأخذ دیگری نیز بوده است که خواهیم گفت.

در دوران انشیروان این پادشاه بتدوین تاریخ دیگری برای گذشته
ایران همت گماشت و بسیار کسان را بگردآوری منابع تاریخ ایران گمارد
چنانکه این کار تادوران پادشاهی یزد گردید بدرازا کشید. یزد گردآگاهی‌های
گرد شده را به دهقانی دانش پژوه داد تا تاریخی از دوران کیومرث تاخسر و
پریز گردآورد.

تنها نسخه این مجموعه گردآوری شده در یورش عرب دستخوش غارت
و چپاول شد و دست بدست تاجبشه رفت و چنانکه نوشته‌اند در آندیار آنرا
ترجمه کرده و ترجمه آن بهندوستان رفت و در زمان یعقوب لیث که در گردآوری
مأخذ تاریخ ایران نیز کوشش شد از هند بایران آورده شد تامردم از سر گذشت
کشور خویش آگاه گردند یعقوب لیث ابو منصور عبدالرزاق ویزدان شاپور
سیستانی و ماهوی پسر خورشید نیشاپوری و سلیمان طوسی را بترجمه آن
گماشت و این میراث کهن بسامانیان رسیده اورا بdest شاعرانی مانند مسعودی
مروزی و ابوالمؤید بلخی و دقیقی و فردوسی و اسدی طوسی سپردند و شاید
منظور فردوسی از نام دهقان که در داستان زندگی انشیروان داد گرگفته و
پس از آن چند بار یاد کرده است همین داستان باشد که این مجموعه بدست
دهقانی پاکنژاد سپرده شد. و بدست دهقانی دیگر تهیه گردیده است.

درباره اینکه این مجموعه خداینامه یا خداینامه باشد معلوم نیست
زیرا خداینامه مانند شاهنامه یک نام عام بوده است و کسان بسیار خداینامه‌ها
داشته‌اند که بسیاری از آنها از میان رفته که هورخان بزرگ گذشته از آن نام
برده‌اند چنانکه محمد اسحق بن ندیم در الفهرست و حمزه اصفهانی در کتاب

تاریخی که بنام خود و مسعودی در التنبیه والاشراف و مقدسی در البدء والتاريخ از خداینامه یاد کرده‌اند و نوشه اند بجز روزبه کسانی دیگر خداینامه‌هایی گردآورده یا ترجمه کرده‌اند که نام آنها در الفهرست، آثار الباقیه ابو ریحان و مجلل التواریخ و تاریخ حمزه اصفهانی و مقدمه طبری دیده می‌شود.

امروز کتابی بنام خداینامه در دست نمانده اما کسانی بترجمه و نظم آن پرداخته‌اند مانند روزبه پارسی (ابن متفع) که آنرا از پهلوی به عربی برگرداند و کسانی دیگر مانند محمد بن جهم بر مکی، بن شاهویه، حمد بن بهرام اصفهانی، محمد بن بهرام بن مطیار، هشام بن قاسم اصفهانی، ابو زید بلخی و ابو علی محمد بن احمد بلخی بنثیریا نظم خداینامه یا ترجمه آن پرداخته‌اند و نام آنها در متون اسلامی آمده است^۱

علی بن حسین مسعودی در کتاب التنبیه والاشراف^۲ از کتابی بنام صور الملوك الفرس یاد می‌کند و مینویسد در سال ۳۰۵ هـ نزد یکی از خاندانهای بزرگ فارس (دهقان نژاد) کتاب بزرگی دیدم که حاوی دانش‌های بسیار بود و از دانش‌های ایرانیان و اخبار شهر یاران و بناهایی که هریادشاه پدیدآورده و روش کشورداری او چیز‌هایی در آن کتاب بود که در کتابهای دیگر ایرانی مانند خدای نامک و آئین نامک و گاهنامک و دیگران نزدیدم. این کتاب مصور بود در آن صورت ۲۷ پادشاه از خاندان ساسانی نقش شده بود ۲۵ مرد و ۲ زن این شهر یاران ۴۳۳ سال ویکماه و هفت روز شاهی کرده بودند^۳.

مقدود آنست که مسعودی مورخ نامدار کتاب‌های خداینامه و آئین‌نامه و گاهنامه را در قرن چهارم دیده بوده است همچنین نوشته‌است خداینامه، کتابیست مبسوط در تاریخ ایران که چندین هزار صفحه بوده و ابن متفع آنرا بنام تاریخ ملوك الفرس عربی ترجمه کرده است.

شبی نعمانی، محقق هندی^۴ مینویسد:

۱ - در باره کتابهای تاریخ ایران که به پهلوی بوده و به عربی ترجمه شده کتاب نبذه فی علم التاریخ نوشته الکافیجی دیده شود چاپ لندن.

۲ - چاپ فاہرہ صفحه ۹۶.

۳ - در کتاب مجموعه مقالات علامه شبی نعمانی ترجمه سید محمد تقی اخراجی گیلانی چاپ تهران

«خاندان سامانی سرمايه بسیار در تاریخ از زبان پهلوی تهیه نموده و آن در حقیقت همان سرمايه‌ای است که مورد استفاده فردوسی در تاریخ شاهنامه قرار گرفته است زیرا سامانیان خود را وارث تاج و تخت ساسانیان دانسته و در باره باز گشت افتخارات گذشته تاریخی ایران کوشان بودند.»

این مأخذ همان بوده است که در اختیار ابو منصور عبد الرزاق قرار گرفته و در سال ۳۴۶ هجری بتدوین آن همت گماشته و مقدمه آن کهنه‌ترین متن فارسی دری است که امروز در دست است و بی‌شك در اختیار فردوسی بوده است.

این مأخذ در اختیار محمد بن احمد بلخی و دیگران نیز بوده است و همچنین ابو منصور عبد الملک بن محمد بن اسماعیل ثعالبی نیشابوری (۳۵۰-۴۲۹) در غرراخبار ملوك الفرس از آن استفاده کرده است و نظم شاهان و وقایع چنانست که هر گز نمیتوان گفت یکی از کسانیکه بنظم یا نشر زندگانی شاهان پرداخته از خودش افسانه ساخته باشد مثلاً قریب مطالب غرراخبار ملوك الفرس جز آنچه تحریف شده چنانست که شاهنامه فردوسی.

در بیان بسیاری از وقایع و مطالب آشکار است که گفته‌های فردوسی نیز از روی خداینامه و آئین نامه و گاهنامه و زیج‌های شهریاران بوده است.

مأخذ دیگر اوستائی و پهلوی شاهنامه

اگر عقیده داشته باشیم که فردوسی پهلوی نمیدانسته و از مأخذ اوستائی مستقیماً نمیتوانسته استفاده نماید بی تردید در نظم شاهنامه بین مأخذ توجه داشته.

گذشته از آنکه اوستا خود مانند دائرة المعارفی بوده که بخشی از آن هر بوط بزندگانی شاهان و رویدادهای تاریخی بوده است که بدرستی با آداب خاص گردآوری و در گنجینه‌ها نگاهداری میشده و امروز بخش مهمی از آن از میان رفته و بخشی در دست است؛ آثار و نوشه‌های دیگر بزبان پهلوی مانند دینکرت^۱ و بندesh که بعداً نوشته شده یا نامه‌هایی مانند یادگار زریران

۱ - دین کرت گرد آورده آتودر فرن بیخ فرخزادان در جلد هفتم آن در حدود شانزده هزار کلمه در خصوص تاریخ ایران باستان از کیومرث تا اکنون گشتابی و ظهور در تشت مطلب است این کتاب در زمان مأمون خلیفه عباسی به پهلوی نوشته شده است.

و کارنامه اردشیر و پندنامه بزرگ‌هر وغیره که امروز در دست است مؤید گفته‌های شاهنامه است.

چنانکه در کتاب بندesh^۱ از متومن پهلوی بخشی درباره تخته پادشاهان و دودمان آنان هست و نام بسیاری از شاهان و رفتار آنان در اوستای بزرگ که از میان رفته مضبوط بوده که اگر اصل اوستایی از میان رفته در کتابهای دیگر قسمتی از آن نقل شده است.

میدانیم که در هزاره در دو هزار سال اول یک فصل بر اوستا افروزده میشد و این افزایش با تشریفات و سوکند (آگینور) براستی انجام میگرفت. برخی از مورخان که نتوانسته اند اصالت پیشدادیان (پرادات) یا (کیانیان) را انکار نمایند خواسته اند پادشاهان آنرا بامدادها یا خاخامنشیان تطبیق نمایند در صورتیکه با توجه به نوشته های شاهنامه تاریخ دقیق زندگانی بسیاری از آن شاهان یارویداد های تاریخی مانند طوفان جم و ولادت زرتشت از شاهنامه است خراج میشود مانند دوران فریدون آبن و جلوس کیقباد که در سالهای اخیر در ایران تحقیقات دقیق شده است.

گفتار شاهنامه بقدری مدلل است که بنظر معقول نمیرسد که از روی روایات تاریخی باشد و آنگاه گذشته از فردوسی کسان دیگری غیر از نثر بنظم شاهنامه پیش از او اقدام کرده اند مانند مسعودی هروزی، ابوالمؤید بلخی و دقیقی و پس ازاو اسدی طوسی و دیگران.

اکنون توجه خوانندگان را بار دیگر بدین نکته جلب میکند که اساس تردید در اصالت شاهنامه بدون توجه باین همه مأخذ از طرف اروپائیان آن بوده است که اولاً قدمت یونان معارضی نداشته باشد و تاریخ ایران را مانند دیگر کشورهای کهن‌سال از آنجا که بایونان همزمان میشود پیذیرند

۱ - بندesh یازند آکاسیه! بیوه در فصل ۳۱ و ۳۳ درباره کیانیان و جایگاه و سرزمین آنها که تاریخ سیستان از این کتاب استفاده کرده و نام آنرا دو جا باشتباه ابن دهشتی آورده است و نویسنده آن معلوم نیست.

در بندesh درباره تخته شاهان ایران و دودمان پادشاهان مطالب بسیار نوشته و این بخش از اوستا از میان رفته زیرا تنها بخش‌های دینی آن نگاهداری شده است این کتاب از پهلوی با انگلیسی هم ترجمه شده است.

و بیش از آن را جزو افسانه و اساطیر قلمداد نمایند و دیگر آن دسته که کوشش میکنند تمام میانی تاریخ را بانوشه های تورات و فق دهنده و اصالت بابل که همه علوم و دانش بشری را به آن نسبت میدهند معارض نداشته باشد که ایندو بحث دیگری است که نگارنده کتابی جداگانه درباره آن بر شته تحریر آورده است.

صنایع ایران راهنمای تمام عالم بوده و
بعضی از شاھکارهای ایران نمونه کاملی است
از شکیبائی و دقت ایرانیان. این خصائص و
بسیاری دیگر که تعریف آن مشکل است
صنایع ایران را یکی از بزرگترین خدمات بشر
برزیبائی و جلوه صنایع دنیا معرفی کرده است.

کریستن ویلسن